



سیاست خارجی چین در قبال افغانستان پس از بازگشت

امارت اسلامی به قدرت

نگارنده: پوهنیار غلام حضرت ثاقب^۱

چکیده

بازگشت امارت اسلامی به قدرت در افغانستان در ۱۵ اوت ۲۰۲۱، موجب دگرگونی در مناسبات خارجی این کشور و شکل‌گیری رویکردهای متفاوت دولت‌ها در قبال حکومت جدید شد. در این میان، چین با حفظ و توسعه تعاملات سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک با افغانستان، جایگاهی متفاوت نسبت به بسیاری از بازیگران بین‌المللی اتخاذ کرد. استمرار دیدارهای رسمی میان مقامات دو طرف، گسترش هم‌کاری‌های اقتصادی، انعقاد قراردادهای سرمایه‌گذاری، به‌ویژه در بخش معادن، و تداوم حضور فعال شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران چینی، بیان‌گر اهمیت افغانستان در سیاست خارجی چین پس از تحولات سال ۲۰۲۱ است. بر این اساس، پژوهش حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که چرا چین، علی‌رغم تحولات سیاسی داخلی افغانستان و استقرار مجدد امارت اسلامی، روابط خود را با این کشور حفظ و تقویت کرده است؟ این تحقیق با بهره‌گیری از مفهوم جایگاه حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی دولت‌ها و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و شیوه گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، این فرضیه را بررسی می‌کند که برداشت خاص چین از اصول حقوق بین‌الملل، به‌ویژه اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها و اولویت‌بخشی به منافع ملی، زمینه استمرار روابط این کشور با افغانستان را فراهم ساخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که چین با اتخاذ سیاست خارجی عمل‌گرایانه و بهره‌گیری از دیپلماسی نرم، ضمن پایبندی به اصول مورد نظر خود در حقوق بین‌الملل، در پی تأمین اهداف امنیتی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی خویش در افغانستان است.

واژه‌گان کلیدی: امارت اسلامی، افغانستان، چین، حقوق بین‌الملل، سیاست خارجی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۲

تاریخ نشر: ۱۴۰۵/۰۴/۸

تعداد صفحات: ۲۵

^۱ عضو کادر علمی دبیرانتمت علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، پوهنچی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون هریوا، هرات، افغانستان.

Email: ghulamhazratsageb2021@gmail.com

https://orcid.org/0009_0004_3301_3083

China's foreign policy towards Afghanistan after the Islamic Emirate's return to power

OPEN ACCESS

Author: Teaching Assistant Ghulam Hazrat Saqeb²

Abstract

The return of the Islamic Emirate to power in Afghanistan on 15 August 2021 brought about significant changes in the country's foreign relations and prompted diverse approaches by states toward the new government. Among them, China adopted a distinct position compared with many other international actors by maintaining and expanding its political, economic, and diplomatic engagement with Afghanistan. The continuation of high-level official meetings between the two sides, the expansion of economic cooperation, the conclusion of investment agreements—particularly in the mining sector—and the sustained presence of Chinese companies and investors demonstrate Afghanistan's strategic importance in China's foreign policy following the developments of 2021. Accordingly, this study seeks to answer the following question: Why has China maintained and strengthened its relations with Afghanistan despite the country's domestic political transformation and the re-establishment of the Islamic Emirate? Drawing upon the role of international law in states' foreign policy and employing a descriptive-analytical method based on library research, the study examines the hypothesis that China's distinctive interpretation of the principles of international law—particularly the principle of non-interference in the internal affairs of states, together with its prioritization of national interests—has provided the foundation for the continuity of its relations with Afghanistan. The findings indicate that China, through the adoption of a pragmatic foreign policy and the use of soft diplomacy, has sought to advance its security, economic, and geopolitical interests in Afghanistan while remaining committed to its own interpretation of the principles of international law.

Keywords: Islamic Emirate, Afghanistan, China, International Law, Foreign Policy.

Received: 2026/04/02

Published: 2026/06/29

Number of Pages: 25

Hariwa University (Research and Scientific Journal)



² Member of the academic staff of the Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law and Political Science, Hariwa University, Herat, Afghanistan.

Email: ghulamhazratsaqeb2021@gmail.com

https://orcid.org/0009_0004_3301_3083

۱. مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ السَّلَامَ أَسَاسَ الْعِمْرَانِ، وَالْأَمْنَ سَبَبَ الْإِسْتِقْرَارِ، وَدَبَّرَ شُؤْنَ الْأُمَمِ بِحِكْمَتِهِ الْبَالِغَةِ، وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ الَّذِي يَبْدُو مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنُسْتَعِذُّ بِهِ، وَنُصَلِّي وَنُسَلِّمُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.

تحولات پانزدهم آگست سال ۲۰۲۱ و فروپاشی نظام جمهوری افغانستان، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی معاصر این کشور و آغازگر مرحله جدیدی از تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی بود. با خروج نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا و متحدانش، امارت اسلامی بار دیگر قدرت سیاسی را در افغانستان در اختیار گرفت و در نتیجه، بسیاری از معادلات امنیتی، سیاسی و دیپلماتیک در سطح منطقه و جهان دست‌خوش تحول گردید. این تحول، دولت‌های مختلف را در برابر واقعیتی جدید قرار داد و هر یک، متناسب با منافع ملی، ملاحظات امنیتی و تعهدات بین‌المللی خود، سیاست متفاوتی را در قبال حکومت جدید افغانستان اتخاذ کردند. در حالی که بخش قابل توجهی از کشورهای غربی روابط رسمی خود را با حکومت جدید محدود ساخته یا به حالت تعلیق درآوردند، جمهوری خلق چین از جمله دولت‌هایی بود که سیاست تعامل و هم‌کاری را در پیش گرفت و با حفظ نمایندگی دیپلماتیک خود در کابل، بر استمرار روابط با افغانستان تأکید نمود.

رویکرد چین در قبال افغانستان، صرفاً واکنشی به تحولات داخلی این کشور نبوده، بلکه در چارچوب راهبرد کلان سیاست خارجی پکن، الزامات امنیت منطقه‌ای، ملاحظات ژئوپلیتیکی، منافع اقتصادی و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل قابل تحلیل است. هم‌جواری دو کشور، نگرانی‌های امنیتی چین نسبت به بی‌ثباتی در مناطق مرزی، اهمیت افغانستان در ابتکار کمربند و راه، دسترسی به منابع معدنی و ظرفیت‌های ترانزیتی این کشور، از جمله عواملی هستند که جایگاه افغانستان را در محاسبات راهبردی چین تقویت کرده‌اند. در کنار این ملاحظات، تأکید چین بر اصولی هم‌چون احترام به حاکمیت دولت‌ها، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و توسعه هم‌کاری‌های مبتنی بر منافع متقابل، سبب شده است که پکن تعامل با حکومت جدید افغانستان را مغایر با اصول حقوق بین‌الملل ندانسته و هم‌کاری با این کشور را در چارچوب سیاست خارجی خود دنبال نماید.

با وجود گسترش روابط میان چین و امارت اسلامی، از جمله حفظ فعالیت سفارت چین در کابل، پذیرش نمایندگان دیپلماتیک حکومت جدید، امضای توافق‌نامه‌های اقتصادی، توسعه هم‌کاری‌های معدنی، تجاری و آموزشی و افزایش دیدارهای مقامات دو طرف، هم‌چنان این پرسش اساسی مطرح

است که چه عوامل و ملاحظات موجب شده است چین، برخلاف بسیاری از قدرت‌های بین‌المللی، سیاست تعامل و هم‌کاری با حکومت جدید افغانستان را در پیش گیرد و این سیاست تا چه اندازه با اصول حقوق بین‌الملل و اهداف راهبردی سیاست خارجی این کشور هم‌خوانی دارد؟ اهمیت پاسخ به این پرسش از آن جهت است که شناخت مبانی سیاست خارجی چین، افزون بر تبیین رفتار یکی از قدرت‌های تأثیرگذار نظام بین‌الملل، می‌تواند در تحلیل آینده روابط افغانستان با قدرت‌های منطقه‌ای و روندهای سیاسی و اقتصادی حاکم بر منطقه نیز نقش مؤثری ایفا نماید. در زمینه روابط چین و افغانستان، پژوهش‌های متعددی انجام شده است که بیشتر آن‌ها به تبیین روابط اقتصادی و امنیتی پرداخته‌اند.

✎ علیرضا انصاری کارگر (۱۴۰۳) در مقاله «بررسی نقش سازمان هم‌کاری شانگهای بر هم‌گرایی منطقه‌ای امارت اسلامی افغانستان» که در فصلنامه علمی غالب منتشر شده است، نشان می‌دهد که چین از طریق سازمان هم‌کاری شانگهای به دنبال حفظ ثبات منطقه، مقابله با تهدیدهای امنیتی و گسترش هم‌کاری با افغانستان است. این پژوهش بر نقش نهادهای منطقه‌ای تمرکز دارد و سیاست دوجانبه چین در قبال افغانستان را به صورت مستقل بررسی نکرده است (انصاری کارگر، ۱۴۰۳).

✎ بهرام/امیراحمدیان و روح‌الله صالحی دولت‌آباد در مقاله‌ای با عنوان «اهداف و راهبردهای سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی» از روابط دوجانبه چین و کشورهای منطقه در روند جهانی شدن دیپلماسی اقتصادی پکن سخن گفته‌اند. آنان تلاش چین برای دسترسی به منابع بکر و دست‌نخورده کشورهای مستقر در این منطقه، به‌ویژه افغانستان، و نیز ابزارهای نفوذ چین در آسیای مرکزی با تأکید بر ابزارهای اقتصادی (تجارت، انرژی و...) را بررسی کرده‌اند. محور اساسی این مقاله مسائل اقتصادی است (امیراحمدیان و صالحی دولت‌آبادی، ۱۳۹۲).

✎ نوذر شفیعی و روح‌الله صالحی دولت‌آباد در مقاله‌ای با عنوان «تبیین دیپلماسی جدید همسایگی چین نسبت به افغانستان» در چارچوب رهیافت ژئوپلیتیک به موضوع همسایگی پرداخته‌اند و به نگاه چین به افغانستان از منظر موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور اشاره کرده‌اند (شفیعی و صالحی دولت‌آباد، ۱۳۹۵).

مرکز مطالعات استراتژیک و منطقه‌ای افغانستان (CSRS) در پژوهشی با عنوان «نگاهی به روابط اقتصادی امارت اسلامی افغانستان و چین» (۱۴۰۲)، روابط اقتصادی دو کشور را پس از سال ۲۰۲۱ بررسی کرده و نتیجه گرفته است که سرمایه‌گذاری در معادن، توسعه تجارت و هم‌کاری‌های اقتصادی، مهم‌ترین محورهای روابط چین و افغانستان را تشکیل می‌دهد. با این حال، این پژوهش بیشتر بر بُعد اقتصادی تمرکز داشته و نقش حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی چین را به صورت مستقل بررسی نکرده است (مرکز مطالعات استراتژیک و منطقه‌ای افغانستان، ۱۴۰۲).

هم‌چنین، توماس روتینگ در مقاله ترجمه‌شده به فارسی با عنوان «سرمایه‌گذاری چین در افغانستان: حرکت استراتژیک اقتصادی یا مشوقی برای امارت اسلامی؟» که توسط شبکه تحلیلگران افغانستان (AAN) منتشر شده است، بیان می‌کند که سیاست چین در افغانستان مبتنی بر واقع‌گرایی، منافع اقتصادی و ملاحظات امنیتی است و سرمایه‌گذاری‌های این کشور در چارچوب اهداف راهبردی پکن قابل تحلیل است (روتینگ، ۱۴۰۲).

علی سینا محمود در مقاله «دغدغه‌ها و رویاهای چین برای افغانستان» به نگرانی‌های چین درباره حضور آمریکا در افغانستان پرداخته و از تأثیرات امنیتی حضور آمریکا و نگرانی چین پس از خروج آن سخن گفته است. وی حضور چین در افغانستان پس از خروج آمریکا را در راستای دغدغه‌های امنیتی و سیاسی این کشور قابل تحلیل می‌داند (محمود، ۱۴۰۰).

حسین سلیمی و مریم هفت‌آبادی در مقاله خود با عنوان «ملاحظات امنیتی-سیاسی چین در آسیای مرکزی (۲۰۰۰-۱۹۹۱)» به نگرانی‌های عمده چین در این منطقه اشاره کرده‌اند. آنان دلایل حضور چین در این مناطق، به‌ویژه افغانستان، را دغدغه‌های امنیتی و سیاسی چین در آسیای مرکزی دانسته و بیان کرده‌اند که مسائلی مانند هراس از بنیادگرایی، افراط‌گرایی اسلامی و تروریسم، از نگرانی‌های عمده چین بوده و این عوامل، چین را به افزایش نفوذ در این منطقه سوق داده است (سلیمی و هفت‌آبادی، ۱۳۸۹).

با وجود انتشار آثار متعدد درباره سیاست خارجی چین، امنیت منطقه‌ای و روابط چین و افغانستان، بخش قابل توجهی از تحقیقات یا به دوره پیش از بازگشت امارت اسلامی اختصاص یافته‌اند یا هر یک تنها یکی از ابعاد امنیتی، اقتصادی یا ژئوپلیتیکی این روابط را مورد توجه قرار داده‌اند. از این رو، بررسی جامع سیاست خارجی چین در قبال افغانستان پس از تحولات سال ۲۰۲۱، با تأکید بر نقش ملاحظات

حقوق بین الملل در کنار عوامل امنیتی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی، از خلأهای موجود در ادبیات تحقیقی محسوب می شود.

تحقیق حاضر با بهره گیری از روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه مطالعه منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی، مقالات علمی و گزارش‌های معتبر، تلاش می کند ابعاد مختلف این سیاست را تبیین نماید. یافته‌های تحقیق نشان می دهد که سیاست چین در قبال افغانستان، بیش از آن که مبتنی بر ملاحظات ایدئولوژیک باشد، بر پایه واقع گرایی، تأمین منافع ملی، حفظ ثبات و امنیت منطقه‌ای و بهره گیری از ظرفیت‌های اقتصادی افغانستان استوار است. در عین حال، پایبندی به اصول بنیادین حقوق بین الملل، به ویژه احترام به حاکمیت دولت‌ها و اصل عدم مداخله، یکی از مبانی مهم استمرار تعامل و هم کاری این کشور با حکومت جدید افغانستان به شمار می رود.

۲. جایگاه حقوق بین الملل در سیاست خارجی در جهان معاصر

سیاست خارجی دولت‌ها صرفاً بر مبنای منافع سیاسی، اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیک شکل نمی گیرد، بلکه حقوق بین الملل نیز به عنوان یکی از عوامل مهم در تنظیم و جهت دهی روابط خارجی دولت‌ها، نقش اساسی ایفا می کند. امروزه دولت‌ها برای کسب مشروعیت، اعتبار و اعتماد در جامعه بین المللی، ناگزیرند رفتار خارجی خود را با قواعد و اصول حقوق بین الملل هماهنگ سازند. از همین رو، حقوق بین الملل و سیاست خارجی دارای رابطه‌ای متقابل بوده و تصمیمات سیاست خارجی دولت‌ها متأثر از تعهدات و الزامات حقوقی بین المللی است.

دولت‌ها برای کسب اعتبار بین المللی به قواعد حقوق بین الملل متوسل می شوند و اجرای تعهدات بین المللی را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار می دهند. دولتی که به قواعد و مقررات بین المللی احترام گذاشته و به آن‌ها عمل نماید، به عنوان شریک قابل اعتماد و عضو مسئول جامعه بین المللی شناخته می شود؛ در حالی که نقض قواعد بین المللی می تواند اعتبار آن دولت را خدشه دار ساخته و جایگاه آن را در روابط بین المللی تضعیف نماید (دادمهر، ۱۳۹۳: ص ۱۳۰).

یکی از مهم ترین جلوه‌های تأثیر حقوق بین الملل بر سیاست خارجی دولت‌ها، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها است. تصمیم گیری‌هایی که امروزه در سیاست خارجی دولت‌ها در زمینه احترام به استقلال سیاسی کشورها و عدم دخالت در امور داخلی آنان اتخاذ می شود، ریشه در قواعد بنیادین حقوق بین الملل دارد. بر اساس حقوق بین الملل، هر کشور حق دارد مطابق اصل تعیین سرنوشت، نظام سیاسی و حکومتی مورد نظر خود را آزادانه انتخاب نماید و این حق بدون دخالت

سایر دولت‌ها قابل اعمال است. از همین‌رو، حقوق بین‌الملل منازعات داخلی کشورها را اصولاً در قلمرو صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار داده و مداخله خارجی در این امور را، جز در موارد استثنایی و با رضایت دولت ذی‌ربط، مجاز نمی‌داند (جوینر، ۲۰۱۶: ص ۲۸).

اصل احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی دولت‌ها نیز از دیگر اصول بنیادینی است که سیاست خارجی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر اساس این اصل، دولت‌ها از استقلال کامل در عرصه‌های تقنینی، اجرایی و قضایی برخوردار بوده و سایر دولت‌ها مکلف‌اند به استقلال سیاسی و تمامیت ارضی آنان احترام بگذارند. این اصل که پس از انعقاد معاهدات وستفالی در سال ۱۶۴۸ میلادی به‌عنوان یکی از پایه‌های نظام نوین بین‌المللی مطرح شد، زمینه‌ساز تحول اساسی در روابط بین‌المللی گردید و مفاهیمی چون عدم تجاوز، آزادی مذهبی و حق تعیین سرنوشت را در نظام بین‌المللی نهادینه ساخت (قزوینی، ۱۳۹۷: ص ۱۲).

در کنار این اصول، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تضمین رعایت قواعد حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی محسوب می‌شود. این موضوع به دلیل ارتباط نزدیک آن با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. هرگاه دولتی از طریق فعل یا ترک فعل خود مرتکب نقض تعهدات بین‌المللی گردد، مسئولیت بین‌المللی متوجه آن شده و مکلف به جبران خسارات ناشی از عمل متخلفانه خویش خواهد بود.

مسئولیت بین‌المللی از بنیادی‌ترین نهادهای حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌رود؛ زیرا هر تعهد حقوقی بین‌المللی در صورت نقض، مسئولیت حقوقی تابعان حقوق بین‌الملل را در پی خواهد داشت. این نهاد مجموعه‌ای از قواعد عرفی و قراردادی را در بر می‌گیرد که ناظر بر مسئولیت دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی است. به باور پروفیسور بدوان، مسئولیت بین‌المللی نهادی حقوقی است که بر اساس آن، هرگاه دولتی مرتکب عملی خلاف حقوق بین‌الملل شود، مکلف به جبران خسارات ناشی از آن خواهد بود. شارل روسو نیز مسئولیت بین‌المللی را از ارکان اساسی نظام حقوق بین‌الملل دانسته و معتقد است که آثار آن بیشتر جنبه ترمیمی و جبرانی دارد تا ابطالی (شیرپور، ۱۳۹۲: ص ۳).

دولت‌ها با پذیرش معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی، خود را متعهد می‌دانند که در روابط خارجی خویش مسئولانه عمل نمایند و در صورت ورود خسارت به سایر دولت‌ها یا اتباع آن‌ها، مطابق قواعد حقوق بین‌الملل پاسخ‌گو باشند. تعهد به جبران خسارت، مهم‌ترین اثر مسئولیت بین‌المللی بوده و از طریق سازوکارهای مختلف حقوقی اعمال می‌شود. از این‌رو، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها یکی از

ارکان اساسی نظم حقوقی بین‌المللی محسوب می‌شود و خدشه‌دار شدن آن می‌تواند نظم و ثبات جامعه بین‌المللی را با چالش مواجه سازد.

بنابراین، حقوق بین‌الملل از طریق اصولی چون حاکمیت دولت‌ها، عدم مداخله، احترام به تمامیت ارضی، حق تعیین سرنوشت و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، نقش مهمی در شکل‌دهی و هدایت سیاست خارجی کشورها ایفا می‌کند و امروزه رعایت این اصول یکی از معیارهای اساسی موفقیت و مشروعیت سیاست خارجی دولت‌ها در نظام بین‌المللی به‌شمار می‌رود (قوام و محسنی، ۱۳۹۷: ص ۲۸).

۳. سیر تحول روابط چین با افغانستان

چین و افغانستان از زمان‌های قدیم با یک‌دیگر روابط داشته‌اند؛ اما این روابط به‌صورت رسمی نبوده، بلکه در چارچوب راه ابریشم قدیم تبیین می‌گردید. از زمانی که حکومت کمونیستی چین توسط پادشاه افغانستان، محمد ظاهر شاه، به رسمیت شناخته شد، روابط دو کشور به‌صورت رسمی آغاز گردید و حاکمان هر دو کشور از کشورهای یک‌دیگر دید و بازدید نمودند. البته روابط در این مقطع زمانی چندان عمیق نبود و تمرکز عمده بر معاهدات مرزی، معاهدات دوستی میان دو دولت و تا حدودی مسائل اقتصادی قرار داشت (قرزل، ۱۳۹۹: ص ۱۲).

پس از تسلط شوروی بر افغانستان در دوران جنگ سرد و استقرار نیروهای رقبای استراتژیک چین در افغانستان، یعنی شوروی و ایالات متحده آمریکا، رویکرد چین نسبت به افغانستان تغییر کرد. در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، با استقرار نیروهای شوروی در افغانستان، پکن به‌سرعت این اقدام نظامی را محکوم کرد و از به رسمیت شناختن دولت جدید افغانستان خودداری نمود. روابط رسمی دو کشور متوقف شد و سفارت چین به سطح روابط کنسولی تنزل یافت. در نتیجه، روابط میان چین و افغانستان سرد گردید و چین حاضر نشد با حکومت‌های کمونیستی افغانستان روابط برقرار کند. افزون بر این، چین نه‌تنها روابط خود را با این حکومت‌ها توسعه نداد، بلکه برای شکست نفوذ شوروی در افغانستان نیز تلاش نمود؛ به‌گونه‌ای که مجاهدین افغانستان که علیه نظام شوروی مبارزه می‌کردند، از هم‌کاری‌ها و کمک‌های نظامی چین بهره‌مند شدند.

پس از شکست شوروی در افغانستان، چین به دلیل ناامنی و درگیری میان گروه‌های مجاهدین، حاضر به بازگشایی سفارت خود در افغانستان نشد (احمدی، ۱۳۹۶: ص ۱۰). اما پس از شکست مجاهدین و روی کار آمدن امارت اسلامی، چین تلاش کرد با حکومت جدید تعامل برقرار کند و نگرانی‌های عمده خود، به‌ویژه فعالیت گروه‌های مخالف حکومت چین که در افغانستان مستقر بودند،

را کاهش دهد. در این دوره، شرکت‌های چینی فعالیت‌های خود را در افغانستان گسترش دادند. هم‌چنین در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دو طرف یادداشت تفاهمی را به‌منظور تقویت هرچه بیشتر مناسبات تجاری خود به امضا رساندند (احمدی، ذاکریان و مروتی، ۱۳۹۹: ص ۴).

با ورود آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱، چین نیز ناگزیر شد هم‌کاری‌هایی را با ایالات متحده آغاز نماید. این هم‌کاری‌ها بدون اعزام نیروی نظامی از سوی چین صورت گرفت. پس از روی کار آمدن حکومت تحت حمایت آمریکا در افغانستان، چین روابط خود را با دولت جدید آغاز کرد و از ارائه حمایت‌های اقتصادی نیز دریغ ننمود. افزایش نفوذ هند، ژاپن، تداوم حضور آمریکا و نیروهای ناتو در افغانستان و منطقه آسیای مرکزی، از جمله نگرانی‌های استراتژیک چین به‌شمار می‌رفت. هرچند این نگرانی‌ها تا سال ۲۰۰۵ بازتاب بیرونی چندانی نداشت، اما پس از کشته شدن کارگران چینی در افغانستان، چین به مخالفت با حضور آمریکا گرایش یافت و سیاست‌های خود در افغانستان را با روسیه هماهنگ ساخت (محمود، ۱۴۰۰: ص ۱۷).

در دوران حکومت وحدت ملی، روابط چین و افغانستان به اوج خود رسید و از حوزه‌های اقتصادی به زمینه‌های نظامی و هم‌کاری‌های استخباراتی گسترش یافت. چین در هم‌کاری با حکومت وحدت ملی افغانستان برای مقابله با گروه ترکستان شرقی از هیچ‌گونه هم‌کاری دریغ نکرد و حتی حاضر شد نیروهای مرزی افغانستان را آموزش دهد (حکیمی، ۲۰۱۹: ص ۱۳). با این حال، در اواخر حکومت وحدت ملی، روابط چین با حکومت افغانستان به دلیل گرایش بیشتر حاکمان افغانستان به سمت آمریکا، رو به سردی گذاشت.

پس از روی کار آمدن مجدد امارت اسلامی و خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، هم‌زمان با پیشروی امارت اسلامی و تصرف کابل، اولویت‌های سیاسی چین به‌عنوان همسایه افغانستان نیز دچار تغییر شد. از زمان بازگشت امارت اسلامی به قدرت در ماه اوت ۲۰۲۱، چین از جمله کشورهایی بود که تعامل با افغانستان را در پیش گرفت. در روزهای نخست حضور امارت اسلامی در کابل، در حالی که بسیاری از کشورها سفارتخانه‌های خود را تخلیه می‌کردند، دیپلمات‌های چینی در کابل باقی ماندند و چین تصمیم گرفت سفارت خود را برخلاف بسیاری از کشورهای دیگر، باز نگه دارد.

علاوه بر آن، تعدادی از تاجران چینی نیز در افغانستان باقی ماندند و با بازرگانان افغان و حکومت امارت اسلامی تعاملات اقتصادی خود را ادامه دادند. شرکت‌های چینی نیز گفت‌وگو درباره ازسرگیری پروژه‌های خود را آغاز کردند. مقامات امارت اسلامی از چین دیدار نموده و با مقامات

چینی درباره موضوعات مختلف گفت و گو کردند. امارت اسلامی نیز بر اساس اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و تعامل سازنده، با حفظ ارزش‌های اسلامی و میهنی، در پی ایجاد روابط با پکن برآمده و حضور چین در افغانستان را عاملی مهم در حل مشکلات معیشتی و اقتصادی این کشور می‌داند (مشعل، ۱۴۰۱: ص ۱۲). در کنار این روابط، امارت اسلامی تلاش‌های خود را برای کسب شناسایی جهانی دولت تازه تأسیس افغانستان نیز تشدید کرده است.

۴. اهمیت افغانستان برای چین

سیاست خارجی چین در دهه گذشته نسبت به کشورهای جهان سوم و کشورهای در حال توسعه دچار تحول شده است. رویکردهای پیشین چین در قبال کشورهای در حال توسعه، بیشتر بر اصول و اهداف ایدئولوژیک یا استراتژیک مبتنی بود؛ اما رویکرد جدید این کشور به شدت اقتصادمحور است. از این رو، چین با کم‌رنگ کردن نقش ایدئولوژی در مناسبات خود با کشورهای جهان سوم و کاهش حمایت از جنبش‌ها و گروه‌های انقلابی، بر گسترش روابط تجاری تأکید دارد. چین با برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای در حال توسعه، تلاش می‌کند نفوذ خود را در این مناطق افزایش دهد؛ زیرا این مناطق از یک سو بازارهای مصرف مناسبی برای کالاهای تولیدی چین به‌شمار می‌روند و از سوی دیگر، دارای مواد اولیه و منابع انرژی فراوانی هستند (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ص ۲۳).

افغانستان از جمله کشورهایی است که در کنار قربت همسایگی، اهمیت استراتژیک، امنیتی و اقتصادی آن نقش عمده‌ای در تنظیم روابط میان دو کشور داشته است. چین علاقه‌مند به استفاده از منابع معدنی موجود در افغانستان است. ارزش معادن افغانستان حدود ۹۰۸،۹۴۸،۰۰۰،۰۰۰ دالر برآورد شده است. تاکنون تنها ۲۸۶ معدن فلزات و پنج میدان گازی در این کشور کشف شده است. نکته مهم این است که علاوه بر حجم و تنوع مواد معدنی گوناگون، عنصر گران‌بهای لیتیوم که برای چینی‌ها کاربرد فراوانی دارد (در باتری‌های لیتیومی لپ‌تاپ، موبایل، موترهای هیبریدی و...)، در افغانستان به میزان قابل توجهی وجود دارد؛ به گونه‌ای که از نظر ظرفیت می‌تواند با معادن آمریکای جنوبی رقابت کند (هاشم‌زهی و آتش‌دست، ۱۴۰۱: ص ۱۳).

چینی‌ها به دنبال دست‌یابی به منابع و ذخایر زیرزمینی افغانستان هستند و یکی از اهداف چین از عبور دادن جاده‌ها و مسیرهای ارتباطی، علاوه بر واکنش به نقش پررنگ آمریکا در افغانستان، دست‌یابی به منابع طبیعی افغانستان و رقابت پنهان با آمریکا است. رشد اقتصادی چین در دهه‌های اخیر، نیاز این کشور را به تأمین انرژی طبیعی و فسیلی افزایش داده است. افغانستان از جمله کشورهایی

است که می‌تواند بخشی از نیازهای انرژی چین را تأمین نماید (هاشم‌زهی و آتش‌دست، ۱۳۹۹: ص ۲۵۹).

پس از قدرت‌گیری امارت اسلامی، نخستین قرارداد بزرگ استخراج نفت میان چین و امارت اسلامی به امضا رسید. مقام‌های حکومت امارت اسلامی در تاریخ ۱۵ جدی ۱۴۰۱ با یک شرکت چینی قراردادی را برای استخراج نفت از حوزه نفتی «آمو دریا» امضا کردند. این قرارداد از سوی مولوی شهاب‌الدین دلاور، سرپرست وزارت معادن امارت اسلامی، و نماینده شرکت چینی، در حضور مولوی عبدالغنی برادر، معاون نخست‌وزیر امارت اسلامی، و وانگ یو، سفیر چین در کابل، به امضا رسید. بر اساس این قرارداد، شرکت چینی متعهد شده است که طی یک سال ۱۵۰ میلیون دالر و در طول سه سال آینده ۵۴۰ میلیون دالر در زمینه استخراج نفت حوزه شمال افغانستان سرمایه‌گذاری کند. (<https://dpmea.gov.af>)

این مبلغ هنگفت سرمایه‌گذاری چین در معادن افغانستان، بیان‌گر توجه ویژه این کشور به منابع معدنی افغانستان است. از سوی دیگر، از آن‌جایی که امارت اسلامی با بسیاری از قدرت‌های جهانی روابط گسترده‌ای ندارد و با مشکلات شدید اقتصادی مواجه است، این شرایط زمینه را برای افزایش سرمایه‌گذاری چین مساعد ساخته است. نقش سازنده افغانستان در اجرای طرح‌ها و ابتکارات پیش روی چین در منطقه، اهمیت این کشور را بیشتر نمایان می‌سازد؛ زیرا افغانستان یکی از دروازه‌هایی است که چین از طریق آن می‌تواند به ایران و غرب آسیا دسترسی پیدا کند (شفیعی و صالحی دولت‌آبادی، ۱۳۹۵: ص ۳۰).

افغانستان می‌تواند نقش عمده‌ای در اجرای طرح ابتکار کمربند و جاده چین داشته باشد. این پروژه بزرگ که نزدیک به یک تریلیون دالر هزینه در بر دارد و یکی از بخش‌های مهم آن کریدور اقتصادی چین - پاکستان است، از طریق مسیرهای ارتباطی خود می‌تواند چندین کشور را به یک‌دیگر متصل سازد. پکن معتقد است که این طرح می‌تواند توسعه افغانستان را به دنبال داشته باشد و در نتیجه، به تقویت ثبات این کشور کمک نماید. از دیدگاه چین، اتصال افغانستان به دریا از طریق پاکستان می‌تواند بسیار مفید باشد. این طرح هم‌چنین می‌تواند به توسعه مناطق غربی چین کمک کرده و از نگرانی‌های امنیتی پکن بکاهد. افزون بر آن، توسعه اقتصادی افغانستان و پاکستان می‌تواند زمینه صلح و امنیت بیشتر را در این کشورها فراهم ساخته و تهدیدات موجود را کاهش دهد. مزیت ژئوپلیتیکی

افغانستان در اتصال دو دهلیز چین - آسیای مرکزی - خاورمیانه و چین - پاکستان، سبب توجه مضاعف چین به این کشور شده است (محمود، ۱۴۰۰: ص ۴).

در کنار این موارد، چین هم‌زمان در تلاش برای ایجاد یک گذرگاه اقتصادی از خاک خود به سمت پاکستان و ایران بوده است و گزارش‌های تازه نشان می‌دهد که احتمال ادغام افغانستان در این طرح وجود دارد. بنابراین، افغانستان یکی از حلقه‌های مهم زنجیره‌ای است که اتصال آن‌ها به یک‌دیگر، می‌تواند برتری ژئوپلیتیکی چین را تضمین نماید. نقش افغانستان در پروژه‌های دیگر چین، از جمله «جاده ابریشم دیجیتال»، پروژه حمل‌ونقل ریلی ویژه چین - افغانستان، پروژه راه‌آهن پنج کشور و دهلیز هوایی کابل - ارومچی که در دستور کار قرار دارد، غیرقابل انکار است (هاشمی، ۱۳۹۸: ص ۱۲).

افغانستان مسیر انتقال کالاهای چین به بازارهای آسیای مرکزی نیز به‌شمار می‌رود. چین از دیرباز به دنبال گسترش نفوذ خود در بازارهای اقتصادی آسیای مرکزی بوده است. از این لحاظ، افغانستان می‌تواند مسیر عبور کالاهای چینی به بازارهای کشورهای منطقه باشد. چین سرمایه‌گذاری کلانی در بندر گوادر پاکستان انجام داده و تصمیم دارد این بندر را به یکی از بزرگ‌ترین بنادر منطقه تبدیل کند. با این حال، برای رونق گرفتن این بندر، چین نیازمند دسترسی به منابع طبیعی آسیای مرکزی است. به همین دلیل، چین تلاش می‌کند تا قرارداد خط لوله تاپی عملی گردد تا نیازهای انرژی بندر گوادر تأمین شود. از آنجایی که افغانستان مسیر عبور خط لوله گاز تاپی است، چین اهمیت زیادی برای ثبات این کشور قائل است (مطالعات سیاسی، ۱۳۸۱: ص ۸).

پروژه مهم دیگری که افغانستان می‌تواند در آن نقش عمده‌ای داشته باشد، «دهلیز اقتصادی چین و پاکستان» است. این پروژه بخشی از طرح بلندپروازانه پکن با عنوان «یک کمربند - یک جاده» محسوب می‌شود که چین از طریق اجرای کریدور اقتصادی خود، متعهد به سرمایه‌گذاری ۵۷ میلیارد دلاری در خاک پاکستان شده است. این سرمایه‌گذاری شامل پروژه‌های زیربنایی و صنایع مختلف می‌شود. بر اساس گزارش رویترز، چین و پاکستان بر اساس یک معامله برد - برد، در تلاش هستند تا این کریدور را به افغانستان گسترش دهند (بلنچارد، ۲۰۱۷: ص ۲).

نکته‌ای که در پایان می‌توان به آن اشاره کرد این است که با ایجاد راه‌های مواصلاتی و انتقال خطوط نفت و گاز طبیعی از طریق خاک افغانستان، چین می‌تواند بدون نیاز به ترانزیت از کشور سوم، به صورت مستقیم با سه حوزه مهم آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا ارتباط برقرار کند. اتصال

چین به هر یک از این مناطق، از نظر ژئوپلیتیکی و استراتژیک برای سیاست‌گذاران این کشور اهمیت فراوانی دارد. از دیدگاه دولت‌مردان چینی، بقای چین وابسته به داشتن اقتصاد قدرتمند است و استمرار اقتصاد قدرتمند نیز به دسترسی بدون وقفه به منابع مطمئن انرژی ارتباط دارد (بلنچارد، ۲۰۱۷: ص ۲۳).

۵. جایگاه حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی چین

حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی چین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا این کشور در دهه‌های اخیر تلاش کرده است ضمن تأمین منافع ملی و حفظ حاکمیت خود، نقش یک قدرت مسئول در نظام بین‌المللی را نیز ایفا نماید. سیاست خارجی چین بر اصولی هم‌چون احترام به حاکمیت دولت‌ها، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و توسعه هم‌کاری‌های چندجانبه استوار است؛ اصولی که ریشه در قواعد و مبانی بنیادین حقوق بین‌الملل دارند. در عین حال، چین با بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوق بین‌الملل، از مواضع خود در موضوعاتی هم‌چون تمامیت ارضی، امنیت ملی، تجارت بین‌المللی و مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی دفاع می‌کند. از این منظر، حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی چین نه تنها چارچوب حقوقی لازم برای تنظیم روابط خارجی این کشور را فراهم می‌سازد، بلکه به‌عنوان ابزاری برای افزایش مشروعیت بین‌المللی، گسترش نفوذ دیپلماتیک و تحقق اهداف راهبردی آن در نظام جهانی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. اصول سیاست خارجی چین نیز تا حد زیادی متأثر از همین مبانی حقوق بین‌المللی است که در ادامه به‌صورت مختصر بررسی می‌شود.

۵.۱. اصول سیاست خارجی چین

سیاست خارجی به مجموعه فعالیت‌ها و تصمیماتی گفته می‌شود که یک کشور در محیط خارجی و در تعامل با سایر کشورها و نهادهای بین‌المللی اتخاذ می‌کند. این سیاست شامل «تعیین و اجرای مجموعه‌ای از اهداف و منافع ملی است که در عرصه بین‌المللی توسط دولت‌ها دنبال می‌شود و می‌تواند در قالب ابتکار عمل یک دولت یا واکنش آن در برابر اقدامات سایر دولت‌ها شکل گیرد». بر این اساس، سیاست خارجی را می‌توان یک راهبرد یا برنامه عملی دانست که تصمیم‌گیرندگان یک کشور در برابر دولت‌های دیگر یا سازمان‌های بین‌المللی برای دستیابی به اهدافی که تحت عنوان منافع ملی شناخته می‌شود، دنبال می‌کنند.

سیاست خارجی چین نیز فرایندی است که شامل اهداف مشخص، عوامل خارجی مرتبط با این اهداف، توانایی‌های ملی، تدوین راهبردها، ارزیابی و کنترل عملکردها می‌باشد. اصول، اهداف و

مؤلفه‌های سیاست خارجی چین تابعی از شرایط عینی، مانند موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی، منابع قدرت مادی شامل جمعیت و سرزمین، قدرت نظامی و توانمندی اقتصادی، و همچنین شرایط ذهنی و انتزاعی، مانند ساختار نظام سیاسی، شخصیت و دیدگاه رهبران، ایدئولوژی و منابع قدرت نرم هم‌چون فرهنگ است. نظام سیاسی حاکم بر چین نیز متناسب با این عوامل عینی و مؤلفه‌های ذهنی، اصول و اهداف سیاست خارجی خود را تعیین کرده و چارچوب روابط خارجی خویش را تنظیم می‌کند که ویژگی‌های خاص دولت-ملت چین را منعکس می‌سازد (سیفی و رضادوست، ۱۴۰۱، ص ۱۲).

دستیابی چین به اهداف سیاست خارجی خود مستلزم پایبندی به اصولی است که در فرهنگ راهبردی این کشور جایگاه ویژه‌ای دارند. هرچند با توجه به تغییر در میزان قدرت و جایگاه چین در نظام بین‌المللی، ممکن است این اصول در آینده دست‌خوش تحول شوند، اما در شرایط کنونی هم‌چنان از عناصر اساسی سیاست خارجی این کشور محسوب می‌شوند.

۵.۲. اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز از اصول اساسی سیاست خارجی چین به‌شمار می‌رود و ریشه در فرهنگ و باورهای تاریخی این کشور، به‌ویژه آموزه‌های کنفوسیوس، دارد. اصول پنج‌گانه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در حال حاضر مورد پذیرش بسیاری از کشورهای جهان قرار گرفته و به یکی از مبانی مهم برقراری روابط میان دولت‌هایی با نظام‌های سیاسی متفاوت تبدیل شده است.

در سال ۱۹۷۰، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در بیانیه «اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد» بر اهمیت این اصول تأکید کرد و آن‌ها را در چارچوب قواعد اساسی روابط بین‌المللی مورد توجه قرار داد (سیفی و رضادوست، ۱۴۰۱، ص ۲۰). اصولی هم‌چون احترام به تمامیت ارضی، برابری و تساوی دولت‌ها، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، عدم تجاوز و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، از جمله عناصر اصلی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به‌شمار می‌روند. رعایت این اصول در سیاست خارجی چین، زمینه گسترش روابط سیاسی و بهبود مناسبات این کشور با دولت‌های مختلف جهان را فراهم ساخته است.

۵.۳. جایگاه منشور ملل متحد در سیاست خارجی چین

چین به‌عنوان یکی از اعضای مؤسس سازمان ملل متحد و عضو دائمی شورای امنیت، همواره بر تعهد خود نسبت به اهداف و اصول منشور ملل متحد تأکید کرده است. این کشور در مواجهه با تهدیدهای

جهانی و در راستای حفظ صلح و توسعه بین‌المللی، حمایت از نقش سازمان ملل متحد را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده است.

چین در بیانیه هفتاد و پنجمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد، بار دیگر تعهد خود را نسبت به حفاظت از نظم جهانی مبتنی بر محوریت سازمان ملل متحد اعلام کرد و بر اهمیت هنجارهای اساسی روابط بین‌المللی که بر اساس اصول منشور ملل متحد شکل گرفته‌اند، تأکید نمود. این کشور همچنین بر نقش مرکزی سازمان ملل متحد در مدیریت مسائل جهانی تأکید کرده است.

چین در آن‌جام مسئولیت‌های بین‌المللی خود تلاش می‌کند اقداماتش را با مواضع اعلامی خویش هماهنگ سازد. پکن برنامه‌های توسعه‌ای خود را با اهداف توسعه پایدار ۲۰۳۰ سازمان ملل متحد هماهنگ کرده و در زمینه‌هایی مانند کاهش فقر و مقابله با تغییرات اقلیمی اقدامات گسترده‌ای آن‌جام داده است. رئیس‌جمهور چین، شی جین پینگ، در مقر سازمان ملل متحد تأکید کرده است که چین مسئولیت‌های خود را در قبال جامعه جهانی بر عهده گرفته و در تلاش‌های مشترک برای تحقق صلح و توسعه جهانی مشارکت خواهد کرد. وی همچنین بر ضرورت پایبندی به اهداف و اصول منشور ملل متحد، ایجاد نوع جدیدی از روابط بین‌المللی مبتنی بر هم‌کاری و شکل‌دهی جامعه‌ای با آینده مشترک برای بشریت تأکید کرده است (طیبی و شبانی، ۱۳۹۸، ص ۲۴).

چین برای منشور ملل متحد و قواعد حقوق بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای قائل است و اصول مندرج در این منشور را در سیاست خارجی خود مورد توجه قرار می‌دهد. اصولی مانند صلح‌طلبی، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و عدم مداخله در امور داخلی کشورها، از جمله مبانی مهم رفتار خارجی چین در نظام بین‌المللی محسوب می‌شوند.

۶. نگرش حقوق بین‌المللی چین به روی کار آمدن حکومت امارت اسلامی

چین با پیروی از الگوی خاص خود در سیاست خارجی، به‌ویژه در قبال کشورهای همسایه از جمله افغانستان، همواره در پی بهبود روابط و گسترش هم‌کاری‌ها بوده است. این کشور با توجه به اهداف گسترده سیاست خارجی خود، از حکومت‌های مختلفی که در این کشورها روی کار آمده‌اند، حمایت کرده و تغییر نظام‌های سیاسی در کشورهای همسایه، تغییر اساسی در الگوی رفتاری چین ایجاد نکرده است.

چین که تلاش دارد چهره‌ای مسئولیت‌پذیر از خود در عرصه بین‌المللی ارائه نماید، خواهان تداوم هم‌کاری با هر نوع حکومتی است که در یک کشور به قدرت می‌رسد. حکومت تازه‌تأسیس امارت

اسلامی افغانستان نیز از آغاز روی کار آمدن، علاقه‌مندی زیادی به گسترش روابط با چین نشان داد. در مقابل، چین نیز با تأکید بر اصول حقوق بین‌الملل، به‌ویژه اصل احترام به حاکمیت دولت‌ها و عدم مداخله در امور داخلی کشورها، در پی ادامه تعامل و هم‌کاری با افغانستان برآمده و حمایت‌های اقتصادی و بشردوستانه خود را از مردم افغانستان ادامه داده است.

۶.۱. جایگاه اصول منشور ملل متحد در سیاست چین در قبال بازگشت حکومت امارت اسلامی به قدرت

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین نیز اشاره شد، چین تلاش دارد خود را به‌عنوان کشوری صلح‌طلب و پایبند به الزامات حقوق بین‌الملل و اصول حقوق بشری در سطح جهانی معرفی نماید. از همین رو، این کشور همواره بر رعایت اصول و مقررات بین‌المللی تأکید کرده و سایر کشورها را نیز به رعایت این قواعد دعوت می‌کند.

چین در تعامل با حکومت‌های تازه‌تأسیس تلاش می‌کند روابط خود را بر اساس اصول مندرج در منشور ملل متحد تنظیم نماید و این اصول را در رفتار خارجی خود نسبت به آن حکومت‌ها مورد توجه قرار دهد. حکومت امارت اسلامی افغانستان نیز از جمله حکومت‌هایی است که چین از آغاز روی کار آمدن آن، در پی ایجاد روابط و تعامل با آن بوده است. استدلال چین در این زمینه نیز بر اصولی استوار است که در منشور ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته‌اند. در ادامه، برای جلوگیری از طولانی شدن بحث، به برخی از این اصول اشاره می‌شود.

۶.۱.۱. اصل تساوی حاکمیت ملی کشورها

بند اول ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، اصل تساوی حاکمیت دولت‌های عضو را مورد تأکید قرار داده و وضعیت حقوقی تمامی اعضای سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن را برابر و مشابه دانسته است. قطعنامه‌های سازمان ملل متحد نیز همواره از این اصل به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل یاد کرده و دولت‌ها را مکلف ساخته‌اند که ضمن رعایت این اصل، از مداخله در امور داخلی سایر کشورها یا استفاده از زور علیه دیگر اعضا خودداری نمایند. منشور ملل متحد نیز در بخش نخست خود، حقوق و وظایف دولت‌ها را بر مبنای اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین اصول روابط بین‌المللی مورد تأکید قرار داده است (نائینی، ۱۳۹۳، ص ۴۳).

با توجه به این اصل، می‌توان بیان داشت که اصل تساوی حاکمیت ملی کشورها به این معنا است که حاکمیت تمامی دولت‌ها از جایگاه برابر برخوردار بوده و هیچ کشوری بر کشور دیگر برتری حقوقی ندارد؛ خواه آن دولت بزرگ باشد یا کوچک.

از دیدگاه برخی مقامات و نظریه‌پردازان چینی، بر اساس اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها، کشورها حق ندارند تعیین کنند که کدام حکومت مورد تأیید است و کدام حکومت مشروعیت ندارد یا کدام نوع نظام سیاسی باید در یک کشور حاکم باشد؛ زیرا چنین رویکردی را نوعی مداخله در امور داخلی کشورها می‌دانند. چین با توجه به نگاه انتقادی خود نسبت به سیاست‌های غرب، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، معتقد است که دولت‌ها باید در تصمیم‌گیری‌های داخلی خود مستقل و خودمختار باشند.

بر اساس این دیدگاه، تمامی حکومت‌ها نتیجه شرایط و خواست‌های داخلی ملت‌ها هستند و جامعه بین‌المللی باید به این واقعیت احترام بگذارد. بنابراین، حکومتی که در نتیجه تحولات داخلی یک کشور روی کار می‌آید، باید مورد تعامل قرار گیرد و دولت‌های دیگر نباید در انتخاب سیاسی مردم آن کشور مداخله نمایند. از این منظر، حکومت تازه‌تأسیس امارت اسلامی افغانستان نیز باید مورد تعامل جامعه بین‌المللی قرار گیرد و دولت‌ها نباید در روند سیاسی داخلی افغانستان مداخله کنند.

اگرچه ممکن است استدلال شود که این حکومت از طریق استفاده از زور به قدرت رسیده و از شرایط لازم برای شناسایی بین‌المللی برخوردار نیست، اما از دیدگاه چین، تحولات سیاسی داخلی افغانستان باید بر اساس اصل حاکمیت ملی و عدم مداخله مورد ارزیابی قرار گیرد. بر همین اساس، چین معتقد است که جامعه بین‌المللی باید با حکومت موجود افغانستان تعامل داشته باشد.

۶.۱.۲. اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی بیان می‌کند که اختلافات میان دولت‌ها باید از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز و بر اساس اصول حقوقی و سیاسی حل و فصل گردد. بر اساس این اصل، دولت‌ها نباید برای حل اختلافات خود به زور یا جنگ متوسل شوند، بلکه باید از ابزارهای دیپلماتیک و حقوقی استفاده نمایند.

روش‌های سیاسی حل اختلافات بین‌المللی شامل مذاکره، مساعی جمیله، میانجی‌گری، تحقیق و سازش یا آشتی است؛ در حالی که روش‌های حقوقی شامل مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری و داوری بین‌المللی می‌باشد.

چین در حل و فصل منازعات بین‌المللی نیز همواره بر استفاده از راه‌کارهای مسالمت‌آمیز تأکید کرده است. بسیاری از پژوهش‌گران معتقدند که چین در طول تاریخ خود، به‌جز مواردی که با حفظ حاکمیت داخلی و دفاع از تمامیت سرزمینی مرتبط بوده است، از اقدام نظامی پرهیز کرده است. دیوار بزرگ چین نیز نمادی از رویکرد دفاعی و نه تهاجمی این کشور تلقی می‌شود.

در اندیشه کنفوسیوسی، صلح به‌عنوان یکی از ارزش‌های اساسی مورد تأکید قرار گرفته و به‌عنوان پایه‌ای برای حفظ یک‌پارچگی و ثبات داخلی شناخته شده است. در تفکر بسیاری از اندیشمندان کلاسیک چین، جنگ و ابزارهای نظامی، اموری نامطلوب هستند که تنها در شرایط اضطراری و اجتناب‌ناپذیر باید مورد استفاده قرار گیرند. به عبارت دیگر، جنگ آخرین راه‌حل محسوب می‌شود.

بر اساس آموزه‌های «سون تزو»، استراتژیست مشهور چین باستان، پیروزی مطلوب آن است که بدون درگیری مستقیم و بدون استفاده از زور حاصل شود. این دیدگاه نشان می‌دهد که حتی در شرایط مقابله با دشمن نیز استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز بر راه‌کارهای نظامی ترجیح داده می‌شود. در فرهنگ چینی، برخلاف برخی فرهنگ‌ها که حرفه نظامی جایگاه ویژه‌ای دارد، ارزش‌های سنتی چین بیشتر بر صلح و پرهیز از جنگ تأکید کرده‌اند. ضرب‌المثل معروف چینی نیز بیان می‌کند: «از آهن خوب برای ساخت ابزار استفاده می‌شود و مرد خوب سرباز نمی‌شود» (قنبرلو، ۱۳۹۳، ص ۱۳۹).

در عمل نیز مشاهده می‌شود که چین تلاش دارد این اصل را در سیاست خارجی خود عملی سازد و در بسیاری از موارد، طرف‌های درگیر را به حل اختلافات از طریق گفت‌وگو و روش‌های مسالمت‌آمیز دعوت کرده است. به‌عنوان نمونه، پس از آغاز جنگ میان ایران و عراق، نخست‌وزیر چین اعلام کرد که جنگ به نفع هیچ‌یک از دو طرف نیست، اختلافات باید از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز حل شود، قدرت‌های بزرگ نباید در این منازعه مداخله کنند و ادامه جنگ می‌تواند صلح و ثبات منطقه خاورمیانه را تهدید نماید.

در مورد حکومت امارت اسلامی افغانستان نیز چین تأکید کرده است که تحریم‌های بین‌المللی راه‌حل مناسبی برای مشکلات افغانستان نیست و جامعهٔ بین‌المللی باید مسائل این کشور را از طریق گفت‌وگو، تفاهم و تعامل سازنده حل و فصل نماید.

۶.۱.۳. اصل منع مداخله در امور داخلی کشورها

هیچ‌یک از اصول مندرج در ماده ۱ یا سایر مواد منشور، صراحتاً به اصل عدم مداخله اشاره نمی‌کند؛ هم‌چنان که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه بیان می‌دارد، اصل عدم مداخله در منشور

ملل متحد ذکر نشده است، اما این اصل لازمه اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها به‌شمار می‌رود. به هر حال، ماده (۱) ۲ با مقرر کردن اصل تساوی حاکمیت، متضمن اصل عدم مداخله دولت‌ها در امور یک‌دیگر و ماده (۷) ۲ متضمن اصل عدم مداخله سازمان در امور داخلی کشورهای عضو است (نظری، ۱۳۹۴، ص ۲۰۵).

چین بر مبنای رویکرد عملکردگرایانه و اقتصادمحور خود، هیچ نوع کمک دیپلماتیک، هنجاری و اطلاعاتی - نظامی به کشورهایی که در آن‌ها تغییر رژیم اتفاق افتاده است، ارائه نکرده و بدون هیچ تردیدی تغییر رژیم را در این کشورها پذیرفته و بر اصل عدم دخالت و احترام به حاکمیت داخلی کشورها تأکید دارد. سیاست چین در قبال تغییر رژیم از آنچه در مصر و سودان اتفاق افتاد، کاملاً مشخص بود. دلیل این امر نیز آن است که این کشور از اصول و سیاست‌های مشخصی در قبال جهان خارج پیروی می‌کند.

برای درک رفتار چین می‌توان به نمونه مصر و برکناری حسنی مبارک اشاره کرد. حسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر، بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۱ روابط بسیار نزدیکی با چین داشت؛ تا آن‌جا که در سال ۱۹۹۹ در رسانه‌ها اعلام کرده بود: «وقتی به چین سفر می‌کنم احساس می‌کنم در خانه هستم.» حتی از سوی پوهنتون مطالعات بین‌المللی شانگهای نیز درجه مشاور به وی اعطا شد. مبارک تا سال ۲۰۰۹ حدود ۹ سفر رسمی به چین داشت که بیشترین بازدید را در میان رهبران خارجی در آن زمان به خود اختصاص داده بود. با این حال، در طول ناآرامی‌ها و انقلاب مصر، چین هرگز از وی حمایت نکرد و حتی هنگامی که مجبور به کناره‌گیری شد، هیچ اقدامی در حمایت از او انجام نداد.

هم‌چنان در زمان دست‌گیری و برکناری عمرالبشیر، رئیس‌جمهور سودان، نیز با وجود روابط تجاری موفق که در آن زمان میان سودان و چین وجود داشت، مقامات چینی از بشیر هیچ‌گونه حمایتی نکردند. پکن تنها بر اصل عدم دخالت و احترام به حاکمیت دولت تأکید نمود و در پی یافتن راه‌هایی برای برقراری ارتباط با رژیم جدید در این کشور بود (یاقوتی، ۱۴۰۰، ص ۳).

با توجه به موارد فوق می‌توان گفت که تغییر رژیم در افغانستان نیز از این قاعده مستثنا نیست. با وجود روابط بسیار نزدیک حاکمان افغانستان، به‌ویژه در دوره آقای غنی (حتی گروه چینی که به جرم جاسوسی در افغانستان دست‌گیر شده بود، به دلیل جلوگیری از سردی روابط میان دو کشور، دولت وقت موضوع را افشا نکرد و آنان را به چین مسترد نمود)، به محض سقوط حکومت پیشین و

شکل گیری حاکمیت جدید، چین فوراً از اصل عدم مداخله استفاده کرد و با حکومت جدید وارد تعامل شد.

۶.۲. خط مشی چین در شورای امنیت در قبال بازگشت امارت اسلامی به قدرت

عملکرد چین در شورای امنیت در قبال امارت اسلامی را می توان از طریق قطعنامه هایی که به تازگی صادر شده است، تبیین نمود. قطعنامه ۲۲۵۵ شورای امنیت درباره امارت اسلامی و موضوع بلوکه کردن دارایی های افغانستان، از جمله موارد قابل بررسی است. این قطعنامه که در مورد مسدود نمودن دارایی های ارزی افغانستان از سوی انگلستان و فرانسه پیشنهاد شده بود، از سوی روسیه و چین مورد حمایت قرار نگرفت و آن ها به آن رأی ممتنع دادند.

نماینده روسیه در شورای امنیت اظهار داشت که کشورش به این قطعنامه پیشنهادی رأی نداده است. وی افزود: ما مخالف مسدود کردن ذخایر طلا و ارز دولت افغانستان در خارج از این کشور هستیم؛ زیرا این اقدام به ضرر صلح و امنیت خواهد بود.

نماینده چین نیز گفت: ما به این قطعنامه رأی ندادیم؛ زیرا اصلاحاتی که پیشنهاد کرده بودیم، در آن لحاظ نشده است. وی افزود: هر قطعنامه ای که شورای امنیت درباره افغانستان تصویب می کند، باید به صلح در این کشور کمک کند، نه اینکه موجب بحرانی تر شدن وضعیت گردد.

نماینده چین در شورای امنیت اظهار داشت: مسدود کردن دارایی های افغانستان در خارج، با درخواست ها برای تحقق صلح و امنیت در این کشور در تضاد است. نماینده چین در شورای امنیت در ادامه گفت: جامعه جهانی باید با امارت اسلامی هم کاری کند و به آن ها مشورت دهد.^۳

۷. نتیجه گیری

بررسی سیاست خارجی چین در قبال افغانستان پس از بازگشت حکومت امارت اسلامی به قدرت، نشان می دهد که حقوق بین الملل جایگاه مهمی در شکل دهی و هدایت سیاست خارجی این کشور دارد. چین همواره تلاش کرده است روابط خارجی خود را بر پایه اصول اساسی حقوق بین الملل، از جمله احترام به حاکمیت دولت ها، عدم مداخله در امور داخلی، برابری حاکمیت ها، حسن هم جوار و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات تنظیم کند. این اصول، چارچوبی حقوقی و سیاسی برای تعامل چین با افغانستان فراهم ساخته و زمینه توسعه روابط دوجانبه را تقویت کرده است.

³ <https://www.tabnak.ir/fa/news/1210250>

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که سیاست چین در قبال افغانستان صرفاً بر مبنای منافع اقتصادی یا ملاحظات امنیتی استوار نیست، بلکه این کشور کوشیده است هم‌کاری‌های خود را با رعایت قواعد و اصول حقوق بین‌الملل پیش ببرد. از دیدگاه چین، احترام به استقلال و تمامیت ارضی افغانستان و پرهیز از مداخله در مسائل داخلی، زمینه مناسبی برای اعتماد متقابل، توسعه هم‌کاری‌های سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای فراهم می‌کند. به همین دلیل، پکن همواره گفت‌وگو و تعامل را بر فشار و تقابل ترجیح داده است.

هم‌چنین، نتایج تحقیق نشان می‌دهد که چین بر این باور است که تحقق ثبات و امنیت پایدار در افغانستان از طریق هم‌کاری، احترام متقابل و پایبندی به تعهدات بین‌المللی امکان‌پذیر است. از این رو، حمایت از پروژه‌های اقتصادی، توسعه روابط تجاری، مشارکت در ابتکارات منطقه‌ای و ادامه روابط دیپلماتیک با افغانستان را می‌توان در چارچوب همین رویکرد حقوقی و هم‌کاری‌محور تحلیل کرد. در واقع، چین حقوق بین‌الملل را نه مانعی برای سیاست خارجی، بلکه ابزاری برای ایجاد اعتماد، کاهش تنش‌ها و گسترش هم‌کاری‌های سازنده میان دولت‌ها می‌داند.

در نهایت، این تحقیق به این نتیجه می‌رسد که اهمیت حقوق بین‌الملل در سیاست خارجی چین، یکی از عوامل مؤثر در تداوم و توسعه هم‌کاری این کشور با افغانستان پس از سال ۲۰۲۱ بوده است. هرچه روابط دو کشور بیشتر بر اصول پذیرفته‌شده حقوق بین‌الملل، احترام متقابل، تعهد به هم‌کاری و حفظ ثبات منطقه‌ای استوار باشد، زمینه برای تعمیق روابط سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک میان چین و افغانستان نیز بیش از پیش فراهم خواهد شد.

پیشنهاده‌ها

- ✧ حکومت افغانستان با ایجاد فضای امن و باثبات برای سرمایه‌گذاری خارجی، زمینه گسترش هم‌کاری‌های اقتصادی و تجاری با جمهوری خلق چین را فراهم سازد.
- ✧ حکومت افغانستان باید در راستای تأمین امنیت پروژه‌های اقتصادی و زیربنایی، تدابیر مؤثر اتخاذ نماید تا اعتماد چین و سایر شرکای منطقه‌ای نسبت به سرمایه‌گذاری در افغانستان افزایش یابد.
- ✧ افغانستان از فرصت ابتکار «کمربند و راه» چین بهره‌برداری نموده و با توسعه زیرساخت‌های ترانزیتی و تجاری، جایگاه خود را در شبکه ارتباطات اقتصادی منطقه ارتقا بخشد.

- ✧ وزارت امور خارجه افغانستان باید دیپلماسی اقتصادی را در روابط با چین تقویت نموده و زمینه جذب سرمایه گذاری چین در بخش های معادن، انرژی، حمل و نقل و زیرساخت ها را فراهم نماید.
- ✧ چین نقش فعال تری در بازسازی اقتصادی و توسعه زیربنای افغانستان ایفا نماید؛ زیرا ثبات و توسعه افغانستان می تواند به تأمین منافع بلندمدت منطقه ای چین نیز کمک کند.
- ✧ حکومت افغانستان در تنظیم سیاست خارجی خود، اصل توازن در روابط خارجی را رعایت نموده و در کنار توسعه روابط با چین، روابط سازنده خود را با سایر کشورهای منطقه و جهان نیز حفظ نماید.
- ✧ لازم است کمیسیون های مشترک هم کاری میان افغانستان و چین در حوزه های تجارت، معادن، انرژی و ترانزیت فعال تر گردند تا توافقات دوجانبه از مرحله تعهدات سیاسی به مرحله اجرا و بهره برداری عملی انتقال یابد.
- ✧ پیشنهاد می شود هر دو کشور از ظرفیت سازمان های منطقه ای و چندجانبه برای تقویت هم کاری های اقتصادی و امنیتی استفاده نمایند تا زمینه ثبات پایدار و توسعه منطقه ای فراهم گردد.

منابع

- ۱) احمدی، جاوید. (۱۳۹۶). **رابطه افغانستان و چین و عملکرد چین در افغانستان**. روزنامه اطلاعات روز. قابل دسترس در: <https://www.etilaatroz.com/>
- ۲) احمدی، حمید، ذاکریان، مهدی، و مروتی، سمیه. (۱۴۰۱). **روابط افغانستان و چین: تغییر به سمت شراکت استراتژیک**. مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، ۴ (۱۲).
- ۳) امیراحمدیان، بهرام، و صالحی دولت آبادی، روح الله. (۱۳۹۲). **اهداف و راهبردهای سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی**. فصل نامه آسیای مرکزی و قفقاز، (۸۴).
- ۴) انصاری کارگر، علیرضا. (۱۴۰۳). **بررسی نقش سازمان همکاری شانگهای بر همگرایی منطقه‌ای امارت اسلامی افغانستان**. فصل نامه علمی - پژوهشی غالب، ۱۳ (۳).
- ۵) بلنچارد، بن. (۲۰۱۷). **چین و پاکستان در پی گسترش کریدور اقتصادی ۵۷ میلیارد دلاری به افغانستان**. خبرگزاری رویترز، قابل دسترس در: https://www.irrawaddy.com/news/burma/china-pakistan-look-including-afghanistan-57-billion-economic-corridor.html?utm_source=chatgpt.com
- ۶) تابناک. (۱۴۰۲). **رأی ممتنع چین به قطعنامه‌های صادرشده درباره افغانستان**. خبرگزاری تابناک. قابل دسترس در: <https://www.tabnak.ir/fa/news/1210250>
- ۷) توسلی نائینی، منوچهر، و محسن پور، سمیرا. (۱۳۹۳). **بررسی سیر تحول توسل به زور علیه تروریسم بین‌المللی**. مجله مطالعات حقوقی، ۶ (۳).
- ۸) جوینر، کریستو. (۲۰۱۵). **حمله آمریکا به گرانادا: پیامدها و وجاهت قانونی** (ترجمه اسدالله کریمی). مجله حقوقی، (۱۱).
- ۹) دادمهر، هادی. (۱۳۹۳). **حقوق بین‌الملل در برابر روابط بین‌الملل: بررسی میان‌رشته‌ای مفهوم اعتبار**. فصل نامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۶ (۴).
- ۱۰) روتینگ، توماس. (۱۴۰۲). **سرمایه‌گذاری چین در افغانستان: حرکت استراتژیک اقتصادی یا مشوقی برای امارت اسلامی؟** کابل: شبکه تحلیلگران افغانستان.
- ۱۱) سلیمی، حسین، و هفت آبادی، مریم. (۱۳۸۹). **ملاحظات امنیتی - سیاسی چین در آسیای مرکزی**. فصل نامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۷ (۷۲)، ۱۱-۳۸.
- ۱۲) سیفی، سید جمال، و رضادوست، وحید. (۱۴۰۱). **سیاست حقوقی خارجی دولت‌ها و ارتباط آن با سیاست حقوقی دیوان بین‌المللی دادگستری**. فصل نامه مطالعات حقوقی عمومی، ۵۲ (۲).

- ۱۳) شفیعی، نوذر، و صالحی دولت‌آبادی، روح‌الله. (۱۳۹۵). تبیین دیپلماسی جدید همسایگی چین نسبت به افغانستان. فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، (۹۴).
- ۱۴) شفیعی، نوذر. (۱۳۸۱). بازی قدرت در صحنه افغانستان: اهداف و الگوهای رفتاری. فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، (۴۰-۴۱)، ۱۰، ۳۵-۵۸.
- ۱۵) شیرپور، محمد مهدی. (۱۳۹۲). مسئولیت بین‌المللی کشورها. وبلاگ حقوق بین‌الملل. قابل دسترس در: <https://binolmelal91.blogfa.com/post/157>
- ۱۶) طیبی، سبحان، و شبانی، سعید. (۱۳۹۸). مقررات‌گذاری در چین از منظر حقوق بین‌الملل معاهدات. فصل‌نامه پژوهش‌های حقوقی تطبیقی عدل و انصاف، (۶)، ۲.
- ۱۷) عباسی، مجید، و قیاسی، امیر. (۱۳۹۱). سیاست خارجی چین در هزاره سوم: الزامات اقتصادی و سیاست خارجی مسالمت‌جویانه در روابط بین‌الملل. مطالعات سیاسی - اجتماعی جهان، (۲)، ۲.
- ۱۸) قزوینی، غلامرضا موسی. (۱۳۹۷). جزوه درسی حقوق بین‌الملل. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.
- ۱۹) قزل، بهروز. (۱۳۹۹). جایگاه افغانستان در سیاست خارجی چین؛ پیشینه و چشم‌انداز. مطالعات شرق، (۷)، ۷۲-۸۹، ۱۱۲.
- ۲۰) قنبرلو، عبدالله. (۱۳۹۳). ریشه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک سیاست خارجی چین. جستارهای سیاسی معاصر، (۴)، ۵. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۱) قوام، سید عبدالعلی، و محسنی، سمیرا. (۱۳۹۷). دیالوگ میان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل در آغاز هزاره سوم: یک مطالعه بین‌رشته‌ای. تهران: انتشارات مخاطب.
- ۲۲) محمود، علی سینا. (۱۴۰۰، ۱۲ مهر). دغدغه‌ها و رؤیاهای چین برای افغانستان. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا)، بخش دیپلماسی.
- ۲۳) مشعل، میراحمد. (۱۴۰۱، ۲۱ شهریور). افغانستان پسا خروج؛ هدیه ژئوپلیتیکی به روسیه و چین. تهران: مؤسسه مطالعات راهبردی شرق.
- ۲۴) معاونت پژوهشی، دفتر مطالعات سیاسی. (۱۳۸۱). آشنایی با مفاهیم حقوق بین‌الملل (ممنوعیت کاربرد یا تهدید به توسل به زور). تهران: دفتر مطالعات سیاسی، شماره مسلسل ۶۴۴۵، کد موضوعی ۴۱.
- ۲۵) مرکز مطالعات استراتژیک و منطقه‌ای افغانستان. (۱۴۰۲). نگاهی به روابط اقتصادی امارت اسلامی افغانستان و چین. کابل: مرکز مطالعات استراتژیک و منطقه‌ای افغانستان.

- ۲۶) نظری، حمید. (۱۳۹۴). ارتباط‌های سیستمیک ماده ۵۱ منشور ملل متحد. فصل‌نامه مطالعات حقوقی عمومی، (۲) ۴۰.
- ۲۷) هاشم‌زهی، نوروز، و آتش‌دست، محمد. (۱۳۹۹). جایگاه افغانستان در طرح چینی ابتکار کمربند - راه (با تأکید بر راه کارهای رسانه‌ای). پژوهشانه رسانه بین‌الملل، (۶) ۵.
- ۲۸) هاشمی، سید محمدرضا. (۱۳۹۶). سیاست خارجی چین در افغانستان. تهران: مؤسسه مطالعات راهبردی شرق.
- ۲۹) وزارت معادن و پترولیم افغانستان. (۱۴۰۱). قرارداد حوزه نفتی آمو دریا با کمپنی CPEC چین امضا گردید. قابل دسترس در: <https://momp.gov.af/dr/>
- ۳۰) یاقوتی، ویدا. (۱۴۰۰). رقابت چین و آمریکا در افغانستان. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.